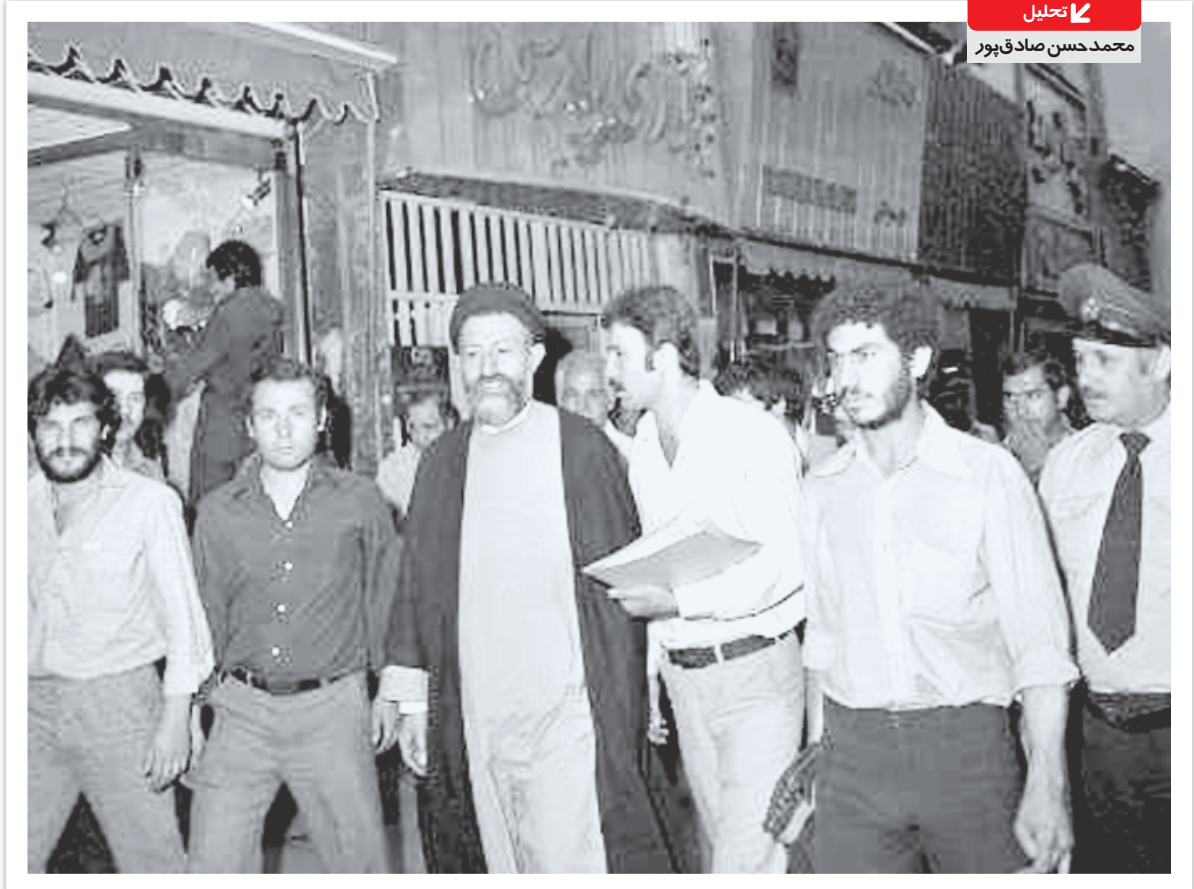


تحلیل

محمدحسن صادقیپور



مراجع فکری ابتدای انقلاب جوانان چه کسانی بودند؟

اصحاب مناظرات ایدئولوژیک، از مناظره تا تقابل

روشنفکری که در جامعه به ارائه مدل تفکر و تبلیغ گونه‌ای از ایدئولوژی می‌پردازند با منابع بیرونی نیز برای خود می‌بایند و در صورتی که مجموعه افکار منسجم آنان جذابیت پذیرش داشته باشد به مرجع فکری جوانان تبدیل می‌شوند. در جریان انقلاب اسلامی نیز هدایت نسل جوان انقلابی از طریق مراجع فکری کاملاً پر رنگ است. همانطور که پیش از انقلاب جوانان از منبرهای بزرگانی چون شهید مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای و نیز سخنرانی افرادی چون دکتر علی شریعتی مشق فکری مبارزه برای ایدئولوژی می‌کردند؛ پس از استقرار جمهوری اسلامی نیز مراجع فکری نقش بسزایی در خط‌دهی نسل جوان پرخواست از انقلاب داشتند. گرچه در دهه اول انقلاب پار اصلی تقدیم فکری جامعه و جوانان انقلابی که غالباً در جبهه‌ها مشغول مبارزه بودند با شخصی امام خمینی بود اما خصوصاً در سال اول انقلاب جریان‌های فکری معارض با اندیشه انقلابی و مکتب‌اصیل اسلامی به ندرت سخنرانی‌های خود در سطح وسیعی میان جوانان می‌پرداختند که با پیش‌بینی هوشمندانه نیز گاهی چون شهید بهشتی و مقابله فکری برخی از شخصیت‌های انقلابی آن دوره در قالب گفت‌وگو و مناظرات به تبیین هستی‌شناسانه مکتب اسلام انقلابی پرداخته شد.

■ بهشتی و هدایت نسل جوان انقلابی

اگر شهید مطهری را به عنوان یکی از بازوهای اصلی امام (ره) در ترویج ایدئولوژی انقلاب بدانیم، شهید بهشتی نیز با لقب بازوی قدرتمند اجرایی و استراتژیست حکومت اسلامی در حین استقرار و یکی از مهم‌ترین مراجع فکری مهم روزهای نخست انقلاب محسوب می‌شدند. ایشان پیش از انقلاب خصوصاً در ارتباطی که به واسطه حضور در مرکز اسلامی هامبورگ با جوانان ایرانی عضو انجمن‌های اسلامی اروپا داشتند، مرجع فکری آنان در تشریح حقیقت اسلام شدند و هم‌اکنون نیز مجموعه سخنرانی‌های ایشان در آن برهه زمان تازه و به روز به نظر می‌رسد. شهید بهشتی که هم‌زمان با تحصیلات حوزوی دانش‌آموخته رشته فلسفه دانشگاه نیز بود و پایان‌نامه دکتری خود را با موضوع «مسائل ما بعد الطبیعه در قرآن» در سال ۵۳ دفاع کرد، توانسته بود با جوانان و دانشجویان ارتباطی وثیق گرفته و به هدایت فکری آنان بپردازد.

وی به دلیل مبارزات سیاسی و محدودیت‌های ناشی از آن، سال‌هایی را در مدرسه اسلامی هامبورگ به فعالیت دینی پرداخت و بعد از بازگشت به ایران نیز در آموزش و پرورش به همراه شهید باهنر به تألیف کتب علوم دینی مشغول شد. در همین سال‌ها علاوه بر فعالیت‌های علمی و تکمیل کتب‌های در دست نگارش و امور حوزه، جلسه‌های تفسیر قرآن را در «مکتب قرآن» برگزار می‌کرد که دختران و پسران جوان بسیاری در آن شرکت می‌نمودند.

پیوستن ایشان به گره باران مبارز اسام خمینی (ره)، جامعیت شخصیت ایشان و طرح‌ریزی روشنفکرانه برای شیوه‌استقرار نظام جمهوری اسلامی تأثیر بسزایی در ساختار کنونی انقلاب داشته است.

پس از انقلاب گرچه ایشان به دلیل تصدی مناصب سیاسی خصوصاً از سوی حامیان بنی‌صدر مورد تهمت و ناسزای‌ها فراوان قرار گرفت و نهایتاً توسط منافقان به شهادت رسید اما بدخواهان هیچ‌گاه نتوانستند از اهمیت وی و ترویج افکار روشنفکرانه ایشان در قلب و ذهن جوانان آن دوره و حتی ماندن از وی در حال حاضر نیز همچون ابتدای انقلاب همانند شهید مطهری از مراجع فکری و تشکیلاتی انقلابیون به شمار می‌رود. از توضیح در خصوص ایجاد نظام سیاسی مکتب اسلام و نظام اقتصادی اسلامی تا مسائلی جزئی چون نشاط و تفریح و موسیقی و معاش را می‌توان در منظومه فکری و آثار ایشان یافت.

■ مصباح و سروش از همسویی تا اختلاف

در حالی که دهه ۶۰ و ۷۰ را می‌توان غلبه ایدئولوژی اسلام

غیراسلامی نام او را بیش از پیش در عرصه عمومی و میان جوانان مطرح ساخت و بعداً به واسطه مسئولیت در ستاد شورای عالی انقلاب فرهنگی خاصه پس از شهادت مطهری بسیار مورد توجه بود. خصوصاً پس از شهادت آیت‌الله مطهری و دکتر بهشتی افرادی چون سروش بیش از پیش مطرح شدند. در دهه ۶۰ تألیفات سروش و حدادعادل به عنوان کتاب درس «پیشش اسلامی» در دبیرستان‌ها تدریس و سخنرانی‌های وی نیز توسط صداوسیما پخش می‌شد. اما این یک چهره سروش بود؛ جریانی خزنه در تفکرات او از همان دوره دانشجویی در تلاطم بود که دست آخر نیز او را به طور کلی تغییر داد. آشنایی او با تفکر انتقادی پوپر در دوران دانشگاه، اندیشه او را رفته رفته به استحاله کشانید. او خود چنین می‌گوید: «واقعیت آن است که نام پوپر از همان زمان دانشجویی در لندن در ذهن و چشم من پررنگ شد. ایده ابطل پذیروی او جاذبه ویژه‌ای برای من داشت و احساس جوهری ملاتدر را بود، توجه افرادی مانند اسناد شهید دیاغ (ملقب به عبدالکریم سروش).

د

عبدالکریم سروش از افراد مؤثر در جریان سازی فکری پس از انقلاب، در دوره دانشجویی با فلسفه اسلامی آشنا شده بود و با تألیف کتاب «نهاد آ‌ارام جهان» که شرح و تبیین حرکت جوهری ملاتدر را بود، توجه افرادی مانند اسناد شهید مطهری را به خود معطوف نمود. برخی مدعی‌اند حضرت امام (ره) این کتاب را به پیش نهاد شهید مطهری مطالعه کرده‌اند و مورد تحسین و تأیید ایشان نیز قرار گرفته است. وی در آخرین سال‌های استقرار رژیم طاغوت کتاب «نهاد دالکتیکی» را در مواجهه با تفکرات مارکسیستی تألیف کرد. این کتاب نیز حاشیه تحسین‌آمیز شهید مطهری را به دنبال داشت و شهید جایی نیز در مورد آن گفت: «کتاب تو در زندان به ما رسید و آبی بود که روی بسیاری از آتش‌ها ریخت و بچه‌های مسلمان را به سلاح تازه‌ای مسلح کرد.» در واقع این کتاب دستمایه‌ای آکادمیک برای مقابله با ادعاهای ماتریالیست‌ها در زندان بود.

پس از انقلاب نیز مناظرات وی با جریان‌های فکری

د

اگر شهید مطهری را به عنوان یکی از بازوهای اصلی امام (ره) در ترویج ایدئولوژی انقلاب بدانیم، شهید بهشتی نیز با لقب بازوی قدرتمند اجرایی و استراتژیست حکومت اسلامی در حین استقرار و یکی از مهم‌ترین مراجع فکری مهم روزهای نخست انقلاب محسوب می‌شدند

از مرجعیت اغلب جوانان انقلابی گردید. تأکید بر بسیاری از اصول حاکم بر فلسفه‌های اومانیستی از جمله تأکید بر پلورالیسم و نسبی بودن دین‌گرایی از جمله این موارد است. دست آخر او به محکوم کردن حکومت اسلامی و نفی سووندی حاکمیت دین بر اجتماعات رسید چنانچه ایده سکولاریسم سیاسی خود را اینطور بیان می‌کند: «برای اینکه دین جان سالم به در برد و ایمان مؤمنان، آزادانه و نه به تحمل صورت گیرد، به نظر من سکولاریسم سیاسی یک امری بسیار پسندیده است.»

■ مصباح: فانوس انقلابیون جوان در دوره شبهات

آیت‌الله مصباح بزدی که از شاگردان امام و علامه طباطبایی محسوب می‌شد، از قبل انقلاب به امور فکری و تبلیغات ایدئولوژیک مشغول بود و با تأسیس مؤسسه‌هایی چون در راه حق به تبیین مبانی فکری و اعتقادی شیعه می‌پرداخت و پس از انقلاب هم با هدایت دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و تأسیس مؤسسه امام خمینی (ره) همین مسیر را ادامه داد. در آن زمان راه‌هایی که عبدالکریم سروش می‌پوشید را به سوی سکولاریسم سیاسی تغییر می‌داد و بسیاری از فرزندان انقلاب را حول حلقه‌ای سامان می‌داد که نتیجه آن زاویه شدید با تئوری ولایت فقیه بود، آیت‌الله مصباح بزدی و حلقه درستی چون حرکت فکری آیت‌الله مصباح همواره تأکید داشته و ایشان را در عباراتی «مطهری زمان» و «علامه طباطبایی زمان» دانسته‌اند.

آیت‌الله مصباح در جلسات سخنرانی، خطبه‌های پیش از نماز جمعه و کلاس‌های درس خود با تبیین مبانی اسلام و اصول اجتماعی و سیاسی آن در واقع به رفع شبهات مطرح شده از سوی لیبرال‌های تازه شکل گرفته و از چپ بریده پس از انقلاب می‌پرداخت. این تقابل فکری به حدی رسید که دو شخصیت که ابتدای انقلاب در یک طرف فکری مناظره می‌نشتند، حالا در دهه ۷۰ خود به مبارزه فکری و مناظره می‌پرداختند (بنا به برخی شواهد مناظره مستقیم غیر علنی نیز بین این دو شخصیت در دفتر آیت‌الله مصباح برگزار شد).

درواقع می‌توان دهه ۷۰ را دهه تقسیم جوانان انقلابی دهه ۶۰ به دو گروه فکری دانست. گروه نخست انقلابیون چون اکبر گنجی و محسن سازگارآبوند که بعداً جوان تهرایی مانند آرش نراقی نیز به آنان پیوستند. گروه دوم نیز حامیان تفکر انقلابی ولایت فقیه بودند که حلقه مؤسسه امام جمعی از فعالان تشکل‌های دانشجویی فعالان آن به حساب می‌آمدند.

درگیری‌های لفظی در نشست‌های دانشگاهی طرفین نسبت به یکدیگر در دهه ۷۰ در اوج قرار داد و در مطبوعات نیز حامیان تفکر سروش و جوانان پیرو مصباح بزدی را خونسخت‌گرا و حتی خود ایشان را با الفاظ بی‌ادبانه و توهین‌آمیز خطاب قرار می‌دادند.

این نزاع ایدئولوژیک رفته رفته جنبه‌های سیاسی به خود گرفت و در حالی که اواخر دهه ۷۰ سروش‌یان حامی برخی تفکرات افراطی در بدنه دولت وقت بودند و جریان فکری آیت‌الله مصباح و شاگردان ایشان به عنوان معترضان و اپوزیسیون دولت خواستار بازگشت به اصول انقلاب بودند، در میانه دهه ۸۰ و پس از روی کار آمدن دولت جدید، آیت‌الله مصباح به عنوان حامی گفتمان موجود و برخی شاگردان و درس‌آموختگان ایشان به عنوان مسئول در دولت تصدی یافتند، جریان سروش رفته رفته به اپوزیسیون داخلی و پس از مدتی اپوزیسیون خارج نشین جمهوری اسلامی تبدیل شد. آنچه گفته شد، مختصری در معرفی مراجع فکری جوانان انقلابی در دهه‌های اخیر بود. بحث در مورد شخصیت‌های مؤثر بعدی در جریان سازی فکری انقلاب اسلامی میان جوانان در دهه‌های اخیر را باید در مطلبی دیگر مورد بررسی قرار داد.

درنگ



تأملی در مقام والای اشک

علمی از خشیت الهی در خوف و رجا به سر می‌برند. بر خود و داشته‌های خود نمی‌نازند. هر چه دارند را امانتی از نسوی یار دانسته و اگر هم قابلیتی در درون قلب و جانشان پدیدار شده، از لطف و کرم او می‌بینند. این انسان‌های عارف که نمابندگان خدا روی زمین و نماد مقام خلیفه الهی می‌باشند در شوق و مستی دوست، دست افشان می‌باشند و مرغ جانانشان در طرب دانمی به سر می‌برد؛ مرغ دیگر مرغ شوق است و طلب رفقستن ره نمی‌شاید بی‌طرب/گر که بی‌شور و طلب حرکت کنی ره نمی‌یابی که این زحمت کنی.

انسان‌ها دائماً در طیف غم و شادی به سر می‌برند. سسری که با سوادای عقل قیاس‌گر به دارایی‌های خود می‌نگرد و از عشق و دلداده‌گی بپه‌راهی نبرده است، شوقی برای رفتن ندارد و برای ماندن دست و پا می‌زند. در مقابل، انسان عاشق ادل بر گل نمی‌بندد و قلب را به دور از اغیار، آب و جارو نموده و منظر دلدار می‌ماند و در وصل و هجران و در بین اشک و آه در تلاطم می‌باشد. او قلب زنگار زده خود را با اشک پاکیزه می‌کند و با صیقل قلب، نور حق بر او ساطع خواهد شد. مقام اشک مقام والایی است که تنها اهلیش حقیقت آن را درک می‌کنند.

نویسنده بر این باور است که رابطه وثیقی دار عالم از در وجود رحمت حضرت حق وجود دارد، اما بارش رحمت الهی وابسته به شکسته شدن دل و ابری شدن دیدگان می‌باشد؛ چراکه تا حرارت خورشید عشق بر اقیانوس قلب انسان لایق و قابل تابدین نگردد؛ قلب بخار نکرده و هیچ آبروی بر آسمان رحمت حضرت حق رؤیت نخواهد شد و باریدن خواهد گرفت. اشک هویتی دارد از جنس وصل و هجران؛ وصل و هجرانی بر آمده از عالم تکاثر یا عالم کفر. فارق بین این دو اشک از زمین تا آسمان است. آری فارق است بین گریستن کسی که در اثر فقدان امری مادی، مقام بلندبالدایی اشک را به هدر می‌دهد و کسی که در قبض و بسط عالم معنا بر قلب قایلش، مقام اشک به او عنایت می‌نماید.

این یک واقعیت است که ماهیت اشک برای ما انسان‌ها هنوز پوشیده است. اشک آن زمان چشمان انسان را نوازش می‌دهد که با وصلی حاصل شده یا هجرانی! یا چیزی عطا شده یا امری فود شود. گاه انسان با رسیدن خبری شاد می‌شود و در آن هنگام اشک شوقی می‌ریزد و گاه انسان بر اثر قوت امری ناراحت شده و اشک حزن جاری می‌شود. منشأ این دو حالت چیست و تفاوت این دو چه می‌باشد؟

انسان‌هایی که در عالم مادی برای رسیدن به حظ بیشتر از هیچ کاری دریغ نمی‌کنند، از یاد حضرت حق و ذکر مرگ، غافل بوده و در مستی داشته‌های این دنیا غوطه‌ور می‌باشند. این سنت انسان‌های حقیر است که دل‌بسته و وابسته داشته‌های مادی

و فیزیکی خود شوند. در برابر این افراد مغرور، انسان‌های وارسته‌ای هستند که با دنیا شگفته‌اند و شوق و اشتک نیز سرد و بی‌روح می‌باشد. حال باید دید که قلب انسان با عطا و وصل چه کسی و چه چیز بسط می‌یابد و با فراق چه کسی و چه چیز منقبض می‌شود؟ گاه وصل این کس و این چیز برآمده از عالم تکاثر و مادی است و قلبی که منبسط می‌شود و اثر آن در شادی زودگذر بوده و اشک شوقش نیز برای آن جاری می‌شود. گاه وصل آن کس و آن چیز برآمده از عالم کثر و معناتست و قلبش بر اثر جمال دوست بسط یافته و شادی آن وصف ناشدنی بوده و اشکی هم که جاری می‌شود، قابل وصف نیست. گاه فقدان این کس و این چیز، عطا شده یا امری فوت شود. گاه انسان با رسیدن خبری شاد می‌شود و در آن هنگام اشک شوقی می‌ریزد و گاه انسان بر اثر قوت امری ناراحت شده و اشک حزن جاری می‌شود. منشأ این دو حالت چیست و تفاوت این دو چه می‌باشد؟

انسان‌هایی که در عالم مادی برای رسیدن به حظ بیشتر از هیچ کاری دریغ نمی‌کنند، از یاد حضرت حق و ذکر مرگ، غافل بوده و در مستی داشته‌های این دنیا غوطه‌ور می‌باشند. این سنت انسان‌های حقیر است که دل‌بسته و وابسته داشته‌های مادی و فیزیکی خود شوند. در برابر این افراد مغرور، انسان‌های وارسته‌ای هستند که با دنیا شگفته‌اند و شوق و اشتک نیز سرد و بی‌روح می‌باشد. حال باید دید که قلب انسان با عطا و وصل چه کسی و چه چیز بسط می‌یابد و با فراق چه کسی و چه چیز منقبض می‌شود؟ گاه وصل این کس و این چیز برآمده از عالم تکاثر و مادی است و قلبی که منبسط می‌شود و اثر آن در شادی زودگذر بوده و اشک شوقش نیز برای آن جاری می‌شود. گاه وصل آن کس و آن چیز برآمده از عالم کثر و معناتست و قلبش بر اثر جمال دوست بسط یافته و شادی آن وصف ناشدنی بوده و اشکی هم که جاری می‌شود، قابل وصف نیست. گاه فقدان این کس و این چیز، عطا شده یا امری فوت شود. گاه انسان با رسیدن خبری شاد می‌شود و در آن هنگام اشک شوقی می‌ریزد و گاه انسان بر اثر قوت امری ناراحت شده و اشک حزن جاری می‌شود. منشأ این دو حالت چیست و تفاوت این دو چه می‌باشد؟



اشک آن زمان چشمان انسان را نوازش می‌دهد که با وصلی حاصل شده یا هجرانی! یا چیزی عطا شده یا امری فوت شود. گاه انسان با رسیدن خبری شاد می‌شود و در آن هنگام اشک شوقی می‌ریزد و گاه انسان بر اثر قوت امری ناراحت شده و اشک حزن جاری می‌شود. منشأ این دو حالت چیست و تفاوت این دو چه می‌باشد؟

✽ مدرس دانشگاه